بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 18/12/93

جلسه 1130

بحث راجع به فرضی بود که ناسی جزء اتیان کرده است به عمل فاقد آن جزء منسی، ما به لحاظ ادله اجتهادیه می خواستیم ببینیم این عملش صحیح است یا باطل است.

عرض کردیم چهار دلیل اجتهادی هست که باید بررسی شود.

دلیل اول اطلاق هیئت بود در امر به مرکب.

دلیل دوم اطلاق ماده بود در امر به مرکب، ما راجع به اقیموا الصلاة عرض کردیم عرفا اطلاق ندارد ماده و متعلق در این خطاب، چون یک ماهیت مبهمه شرعیه است که شرائط و اجزاء متعددی دارد و مولا در خطاب اقیموا الصلاة در مقام بیان نیست نسبت به این اجزاء و شرائط، اما در مثل کتب علیکم الصیام چون صیام یکی امری بود که اصلش عرفی بود، و آیه ظهور دارد در اجتناب از اکل و شرب، جماع هم که در قرآن ذکر شده در کنار صوم "احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم"، و لذا ظاهر کتب علیکم الصیام این می شود که کتب علیکم الامساک من الاکل و الشرب و النساء، و این اطلاق دارد، اینکه ما بگوئیم آیات قرآن که در مقام تشریعند هیچکدام در مقام بیان نیستند که در کفایه مطرح شده این نسبت به مثل آیه صوم درست نیست، اصل این است که مولا در مقام بیان است لذا به اطلاق کتب علیکم الصیام تمسک می کنیم برای نفی شرطیت یا جزءیت یک شرط و یا جزء مشکوک، و این مشکلی ندارد.

دلیل سوم، اطلاق دلیل جزءیت و شرطیت بود، که اگر دلیل جزءیت و شرطیت اطلاق داشته باشد مثل لاصلاة الا بطهور و لاصلاة الا بفاتحة الکتاب، این اطلاق دلیل جزءیت و شرطیت حاکم هست بر اطلاق دلیل امر به مرکب، چون ناظر هست به آن دلیل، آن دلیل می گوید اقیموا الصلاة این دلیل می گوید لاصلاة الا بطهور لا صلاة الا بفاتحة الکتاب.

منتهی اشکالی که بود گفتند دلیل جزءیت وشرطیت اگر به لسان امر باشد مثلا اقرء السورة فی صلاتک باشد، بنا بر نظر مشهور خطاب امر شامل فرض نسیان یا عجز نمی شود، چه جور شد که شما در این خطاب اقرء السورة فی صلاتک قائل می شوید که این اطلاق دارد و شامل فرض نسیان یا عجز از قرائت سوره در این نماز هم می شود؟

در جواب از این اشکال که در کلمات برخی از بزرگان مطرح شده از جمله حضرت امام این اشکال را بر مشهور مسجل و غیر قابل جواب می داند، اما در دفاع از مشهور سه جواب ذکر شده بود:

 وجه اول این بود که گفتند اقرء السورة فی صلاتک ظهور در بعث مولوی ندارد، بلکه ظهور دارد در ارشاد و اخبار از جزءیت، کانّه مولا گفته قرائة السورة فی الصلاة جزء، خوب این اطلاق دارد و شامل فرض نسیان و عجز هم می شود.

در اشکال به این وجه در بحوث یک نقضی کردند، فرمودند برای اینکه معلوم بکنیم که این وجه اول تمام نیست و خطاب اقرء السورة فی صلاتک متضمن بعث مولوی هست، این است که می بینیم مستهجن هست مولا بگوید اقرء السورة فی صلاتک حتی و ان کنت ناسیا او عاجزا، اما هیچ مستهجن نیست که بگوید السورة جزء فی الصلاة فی حال العجز و النسیان و فی سائر حالات الصلاة، معلوم می شود که اقرء السورة فی صلاتک مجرد اخبار از جزءیت نیست بلکه متضمن بعث مولوی هست.

اقول: ما به نظرمان این نقض تمام نیست، برای اینکه اینکه مولا بگوید اقرء السورة فی صلاتک و ان کنت ناسیا او عاجزا، چون این خطاب ولو به داعی ارشاد و اخبار هست به جزءیت، و لکن لسان ارشاد به جزءیت مهم است، لسانش لسان امر است، و لذا با این لسان وقتی ارشاد می کنند به جزءیت سوره در نماز بعد بخواهند تصریح کنند بگویند حتی در حال عجر و نسیان سوره را در نماز بخوان، این ایهام دارد که شما در فرض نسیان و عجز هم تکلیف فعلی دارید به قرائت سوره در نماز، این ایهامش سبب استهجان است، اما وقتی این تصریح را نکنید بگوئید اقرء السورة فی صلاتک دیگر همچنین ایهامی نیست، این دلیل نمی شود که ما قرینه قرار بدهیم استهجان تصریح به شمول اقرء السورة فی صلاتک را نسبت به ال نسیان و عجز بگوئیم چون این مستهجن است پس معلوم می شود اقرء السورة فی صلاتک متضمن بعث مولوی است، نه ظهورش این است که به داعی ارشاد است به جزءیت منتهی با این لسان، لسان مهم است، برای توضیح این مطلب مثالی از فقه عرض کنم:

آقای خوئی در بحث انفعال ماء قلیل یا سائر مایعات به ماء نجس تمسک کرده به موثقه عمار "یغسل کل ما اصابه ذلک الماء" باید بشورد این مکلف هر چیزی که آن آبی که موش در آن مرده بود به آن چیز ملاقات کرده، باید آن ملاقی نجس را بشورد، ایشان فرموده این شامل مایعات هم می شود، خوب ارشاد کرد به اینکه ملاقی این آب نجس متنجس است، خوب اطلاق دارد شامل مایعات هم می شود، در اشکال به ایشان هم مرحوم استاد و هم مرحوم آقای صدر گفتند درست است که یغسل امر مولوی نیست ارشاد است به نجاست ملاقی این آب نجس، اما ارشاد به این لسان امر به غسل است، نه اینکه یغسل امر مولوی است، نه، امر ارشادی است، اما لسان امر ارشادی هم مهم است، خوب یغسل شامل مایعات که قابل غسل نیستند نمی شود.

اقول: خوب انصافا اشکال واردی هست، حالا ما همین نقض آقای صدر در بحوث را آنجا پیاده می کنیم، می گوئیم یغسل که ارشاد است به نجاست او که دیگر بعث مولوی نیست به غسل، بلکه ارشاد است به نجاست، خوب آیا عرفی بود که بگویند یغسل کل ما اصابه ذلک الماء ولو کان مایعا ولو لم یکن یقدر علی غسله؟ لذا ما می گوئیم شما در یغسل این مطلب را مطرح کردید که لسان ارشاد مهم است، ما از این نتیجه می گیریم می گوئیم بله لسان ارشاد مهم است، لسان ارشاد در ارشاد به نجاست یک وقت این است که می گویند یغسل یک وقت می گویند ملاقی النجس متنجس، ملاقی النجس متنجس این هم شامل مایعات می شود و هم شامل جامدات، اما یغسل که همه قبول دارند ارشاد است به نجاست ملاقی این آب نجس، و لکن به قول مرحوم استاد وآقای صدر لسان ارشاد مهم است، لسان ارشاد به لسان امر به غسل است، این لسان چون مهم است و لذا ما یک نتیجه ای در بحث خودمان می گیریم، می گوئیم چون لسان ارشاد به جزءیت این است که امر می کند به قرائت سوره در نماز این لسان مهم است، وقتی بعدش بگوید و ان کنت عاجزا ایهام دارد که همین لسان امر به قرائت سوره در نماز در فرض عجز و نسیان هم هست، این منشأ استهجان می شود.

لا یقال: ممکن است شما بگوئید که چطور در یغسل پذیرفتید این اشکال را به آقای خوئی که لسان مهم هست، و لذا یغسل شامل مواردی که ملاقی نجس مایع هست و قابل غسل نیست نمی شود، پس اینجا هم بپذیرید که لسان اقرء السورة فی صلاتک مهم است شامل موارد عجز نمی شود، در واقع این مثالی که ما از فقه زدیم ممکن است بهانه ای بشود برای اشکال بر خودمان، ما می خواستیم بگوئیم لسان مهم است، درست است که اقرء السورة فی صلاتک ارشاد هست طبق این وجه اول که وجه صیحح است عندنا، درست است این ارشاد است اقرء السورة فی صلاتک به جزءیت سوره در نماز، اما به این لسان امر، واین لسان امر مهم است، چون این لسان امر مهم است لذا اگر بعدش بیایند بگویند اقرء السورة فی صلاتک و ان کنت عاجزا مستهجن می شود چون به این لسان امر گفته اند، اما اگر می گفتند قرائة السورة جزء من الصلاة، بعدش اگر می گفتند ولو فی حال العجز مستهجن نبود، نه اینکه اقرء السورة فی صلاتک ظهور در ارشاد به جزءیت ندارد که آقای صدر می فرمود، نه، بلکه چون لسان ارشاد مهم است، ما اینجور گفتیم، حالا با این مثالی که ما از فقه زدیم ممکن است شما به ما ایراد بگوئید حالا که می گوئید لسان ارشاد مهم است و لذا یغسل ما اصابه ذلک الماء چون لسان ارشاد به نجاستِ ملاقیِ نجس امر به غسل است شما پذیرفتید که شامل مایعات که قابل غسل نیستند نمی شود، خوب اینجا هم بپذیرید که لسان ارشاد به جزءیت خطاب امر است و خطاب امر شامل موارد عجز چون نمی شود پس نمی شود جزءیت در حال عجز را ما از این خطاب بفهمیم.

فانه یقال: می گوئیم نه این مطلب درست نیست، زیرا در همان یغسل ما می گوئیم یک وقت متعلق قابل نیست ذاتا برای غسل مثل مایعات، اما یک وقت من عاجزم از غسل چون آب ندارم یا چون ظرفی است که رطوبت ماء نجس به آن رسیده اما امکان ریختن آب پاک در درون آن نیست چون دهانه این ظرف بسیار تنگ است، رطوبت نجس به او رسید اما نمی توانیم او را با آب پاک بشوریم، این یغسل ما اصابه ذلک الماء شاملش می شود، در عروه هم مطرح است که یک ظرفی است که دهانه آن تنگ است، خوب رطوبت نجس سریع منتقل می شود به داخل این ظرف اما آب پاک بخواهیم بریزیم و اخراج غساله کنیم و اینها این گاهی کار غیر مقدوری هست، آیا عرف چون می گوید من آب ندارم فاقد المائم نمی توانم این ظرف ملاق ینجس را بشورم پس از خطاب یغسل نمی توتنیم استفاده کنیم که این ظرف نجس است؟ کدام عرف مناقشه می کند در استفاده نجاست این ظرف از خطاب یغسل ما اصابه ذلک الماء؟ بله جائی که ذاتا این ملاقی قابل غسل نیست مثل اینکه مایعات است خطاب یغسل شامل آن نمی شود، اما جائی که ذاتا قابل غسل است من عاجزم از غسل آن لمانع، حالا یا مانع این است که آب ندارم یا مانع این است که دهانه این ظرف بسیار تنگ است که امکان اینکه آب در درون آن بریزم و آن را تطهیر کنم وجود ندارد، خوب اطلاق یغسل شاملش می شود مشکلی ندارد، فقط انصراف از جائی دارد که قابل غسل نیست این ملاق ینجس ذاتا، از او انصراف دارد، اما در اقرء السورة فی صلاتک فرض این است که قرائت سوره امکان ذاتی دارد، منتهی بخاطر طرو نسیانیا عجز من تمکن از امتثال این امر به قرائت سوره در نماز ندارم، ما می گوئیم خطاب اقرء السورة فی صلاتک شامل فرض عجز و نسیان می شود، چون ظهور این خطاب امر این است که به داعی ارشاد است به جزءیت.

اما نقض آقای صدر که اگر ظهور خطاب امر در ارشاد به جزءیت است پس چرا تصریح به اینکه اقرء السورة فی صلاتک ولو کنت ناسیا او عاجزا (یا بگوید قرائة السورة فی الصلاة واجبة ولو کنت ناسیا او عاجزا) مستجن است، در حالی که تصریح به اینکه قرائة السورة جزء من الصلاة ولو فی حال العجز و النسیان مستهجن نیست، جوابش این است که شما خودتان از آن مطلبی که در فقه گفتید غفلت کردید که لسان ارشاد مهم است، این لسان ارشاد به لسان امر است، وقتی می گوئید که اقرء السورة فی صلاتک ولو کنت عاجزا او ناسیا برای مخاطب ایهام دارد که می خواهید امر به قرائت سوره بکنید حتی در حال عجز و نسیان، این سبب استهجان شده، بخاطر اینکه ایهام این را دارد که عاجز و ناسی مکلف فعلی است به این جزء منسی، اما اگر تصریح نکنید بلکه صرف خطاب امر باشد به قرائت سوره در نماز این ظهور دارد در ارشاد به جزءیت، و مرشد الیه می شود جزءیت فی جمیع الاحوال.

پس به نظر ما وجه صحیح همین وجه اول است و ایراد بحوث به این وجه تمام نیست.

اما وجه دوم که مختار خود بحوث است، و عرض کردم منتقی الاصول هم همین وجه دوم را انتخاب کرده و از محقق همدانی نقل کرده، خلاصه این وجه دوم این است که می گویند خطاب اقرء السورة فی صلاتک ظهور دارد در امر مولوی، منتهی امر مولوی مقید نه امر مولوی مطلق، یعنی اذا کنت تأتی بالصلاة فاقرء السورة فیها، چون امر مولوی به قرائت سوره شد مقید به فرض اتیان به نماز، حالا یا لبا یا صریحا گاهی صریحا می گوید اذا قمت الی الصلاة فاقرء السورة فیها، مثل آیه" اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم"، گاهی در ظاهر نمی گوید ولی لبا این قید را دارد ولی امر امر مولوی است، چون این امر مولی مقید هست به فرض اتیان به نماز اما صریحا او تقدیرا، و لذا یک ظهور التزامی دارد در بیان ملازمه بین وجوب نماز و وجوب قرائت سوره، این مدلول التزامیش است، خوب اطلاق ملازمه بین وجوب نماز و بین وجوب قرائت سوره می گوید این ملازمه بین این دو وجوب هست فی جمیع الا حوال، و لا ینفک این ملازمه فی ای حال من الاحوال، مقتضای اطلاق ملازمه این است که من که عاجز یا ناسی نسبت قرائت سوره بودم چون امر به قرائت سوره ندارم مقتضای ملازمه این است که پس امر به نماز هم ندارم، چون اذا انتفی اللازم انتفی الملزوم، و لذا مقتضای اطلاق ملازمه این است که حالا که دلیل داریم یا دلیل عقلی یا دلیل نقلی که در نسیان مستوعب تمام وقت وجوب قرائت سوره ندارد این مکلف، چون ناسی آن هست در تمام وقت، مقتضای اطلاق ملازمه این است که وجوب نماز هم ندارد، و الا اگر وجوب نماز در حقش ثابت بود ولی وجوب قرائت سوره در حقش منتفی بود خلاف اطلاق ملازمه بین الوجوبین بود.

اقول: به نظر ما این وجه دوم درست نیست، برای اینکه فرق بین این خطاب اقرء السورة فی صلالاتک با آن واجب فی واجبها چیست؟ ما یک چیزهایی داریم جزء نیستند واجب فی واجبند، مثل اقامه در نماز، به قول آقای خوئی حتی کسانی که اقامه را واجب می دانند واجب نفسی می دانند، من یصلی یجب علیه وجوبا نفسیا ان یقیم قبل صلاته، ولی عمدا هم ترک کند اقامه را نمازش باطل نیست، جزء نیست بلکه واجب مستقلی است که ظرفش ظرف اتیان به نماز است، یا مبیت به منی جزء حج نیست، عمدا هم اگر کسی ترک کند مبیت به منی را حجش صحیح است، ولی واجبٌ فی واجب، آقا فرق این وجه دوم که می گوئید امر مولوی است به این جزء اما مقیدا به فرض اتیان به کل، خوب این فرقش با آن واجب فی واجب چیست؟ خوب در واجب فی واجب هم انصاف این است که او هم مشروط به قدرت است و بنابر نظر مشهور مشروط به التفات است، خوب مبیت به منی واجب نفسی است لمن یحج، حالا اگر من عاجزم از مبیت به منی خوب تکلیف مبیت به منی ساقط است و لغو است دیگر، یا ناسی ام فراموش کرده ام مبیت به منی را خوب وجوب مبیت به منی در حق ناسی به نظر مشهور لغو است دیگر، اگر بنا باشد ما این وجه دوم را اختیار کنیم این اشکال پیش می آید که خوب امر مولی به قرائت سوره هم لمن یصلی مثل امر به مبیت به منی است لمن یحج، چه فرق می کند، شما در امر مولوی به مبیت به منی لمن یحج آیا قبول دارید که این امر مولوی منصرف است به فرض قدرت، حالا به نظر مشهور مختص است به فرض التفات یا قبول ندارید؟ اگر بنا باشد امر به قرائت سوره در نماز هم امر مولوی باشد به این قرائت سوره لمن یصلی خوب مثل امر به مبیت به منی است لن یحج، چه فرق می کند، فرض این است که شما می گوئید امر به جزء یعنی امر مولوی به این فعل مقیدا به فرض اتیان به آن کل، یعنی واجب مولوی است کسی که نماز می خواند سوره بخواند در نماز، خوب مثل این است که واجب مولوی است کسی که حج می کند مبیت به منی بکند، شما می گوئید خطاب اقرء السورة فی صلاتک امر مولوی است به قرائت سوره منتهی لا مطلقا بلکه مقیدا بفرض اتیان الصلاة، خوب این می شود مثل امر مولوی به مبیت به منی مقیدا لمن یحج، چه فرق می کند، پس فرقش این است که ظاهر اقرء السورة فی صلاتک این است که به داعی ارشاد است به جزءیت، اصلا ظهور این خطاب امر این است که مولوی نیست ارشادی است، و الا اگر ظهور نداشت در اینکه ارشادی است و نه مولوی می شد مثل خطاب امر به مبیت به منی فی فرض الحج، پس معلوم می شود اقرء السورة فی صلاتک با یجب علیک المبیت بمنی فی الحج و ان ترکته عمدا لا یضر بحجک فرق می کند، اقرء السورة فی صلاتک ظهورش این است که مساقش مساق ارشاد است به جزءیت، مثل این است که کی خواستید آبگوشت بپزید بلد نیست کسی یمی گوید نخود بریز در آبگوشت، این اصلا ظهور دارد در ارشاد به جزءیت نخود ریختن در آبگوشت، ظهور اصلا در مولویت ندارد، و لذا شامل مستحبات هم می شود شامل مواردی می شود که هیچ ظهور در امر الزامی مولوی ندارد، لذا این رفیق شما که می گوید نخود بریز در آبگوشت اعمال مولویت نمی کند، بلکه بجای اینکه بگوید آبگوشت بدون نخود آبگوشت نیست گفته نخود بریز در آبگوشت، اما ظهورش در ارشاد به جزءیت است، ما حرفمان این است می گوئیم اصلا ظهور خطاب امر به جزء در ضمن مرکب در مولویت نیست و منسلخ است از مولویت، و ظهورش در این است که به داعی ارشاد است به جزءیت، و لکن مدلول استعمالیش اخبار نیست بلکه مدلول استعمالیش همان بعث است به داعی اخبار و ارشاد به جزءیت.

فلا یتم الوجه الثانی.

وجه سوم برای اینکه بگویند اقرء السورة فی صلاتک شامل عاجز و ناسی هم می شود: ما ذکره المحقق العراقی، فرموده ما قبول داریم که خطاب امر مولوی شامل عاجز و ناسی نمی شود، اما نه از باب انصراف بلکه از باب مقید عقلی منفصل - یا مقید لفظی منفصل، که حالا ایشان می گوید مقید عقلی منفصل-، مقید عقلی منفصل چه می گوید؟ می گوید امر تکلیفی مولوی در حق عاجز و ناسی قبیح است، نه از باب انصراف بلکه از باب مقید لبی منفصل، چون حکم عقل در اینجا حکم بدیهی نیست تا موجب انصراف بشود، بلکه حکم نظری است در مقابل بدیهی، و لذا می بینید بعضی ها قائلند به اطلاق خطاب تکلیف نسبت به مورد عجز و نسیان، لذا بحث اجتهادی است بحثی بدیهی نیست، خوب این مقید لبی منفصل در خطاب اقرء السورة فی صلاتک نیست، اما در خطاب امر استقلالی به یک فعلی هست، چون در امر استقلالی مستهجن هست عقلا یعنی به مقید عقلی منفصل می گوئیم قبیح است که تکلیف استقلالی بکنند شخصی را به آنی که عاجز از اوست، اما در امر ضمنی به یک جزء در ضمن مرکب اینطور نیست همچنین مقید لبی منفصل ما نداریم.

بعد ایشان فرموده اگر شما مناقشه بکنید در این مطلب ما و بگوئید فرق نمی کند، مقید لبی منفصل هم در خطاب وجوب استقلالی هست هم در خطاب وجوب ضمنی، می گوئیم بسیار خوب مدلول مطابقی اقرء السورة فی صلاتک ساقط شد از حجیت بخاطر آن مقید لبی منفصل، اما مدلول التزامیش او حجت است به حال خودش، ظهور مطابقی اقرء السورة فی صلاتک بعث مولوی است به قرائت سوره در نماز، این یک ظهور التزامی دارد مدلول التزامیش این است که فالسورة جزء للصلاة، شما مدلول مطابقی را آمدید با مقید لبی منفصل از حجیت انداختید در مورد عجز و نسیان، اما مدلول التزامی و ظهور التزامی را چرا از حجیت بیاندازید، ظهور التزامی که تابع ظهور مطابقی نیست در حجیت.

علاوه بر اینکه ما می توانیم تمسک کنیم به اطلاق ماده، یعنی می توانیم بگوئیم ذات قرائت سوره دخیل است در ملاک، نه قرائت سوره در حال التفات، نه قرائت سوره در حال قدرت، چون خطاب اطلاق دارد، اقرء السورة فی صلاتک که نگفت اقرء السورة فی صلاتک فی حال الالتفات فی حال القدرة، پس معلوم می شود اطلاق ماده یعنی اطلاق متعلق می گوید ملاک قائم است به ذات این ماده نه به قرائت السورة فی حال الالتفات.

خوب این وجه سوم مبتنی است بر نظر محقق عراقی، که دلالت التزامیه حالا چه دلالت التزامیه اینکه جزءیت برای سوره ثابت است مطلقا یا آنی که ایشان گفت که ملاک قائم است به ذات قرائت سوره نه قرائت سوره در حال التفات و قدرت، این می شود حجیت دلالت التزامیه، و ما در اصول گفته ایم حجیت دلالت التزامیه تابع حجیت دلالت مطابقیه است، و اگر یک مقیدی بر دلالت مطابقیه وارد شد حجیت دلالت مطابقیه را از بین برد حجیت دلالت التزامیه هم از بین می رود، لذا ما به ایشان اشکال مبنائی داریم.

نتیجه گرفتیم که دلیل سوم اطلاق دلیل جزءیت است، چه به لسان لا صلاة الا بطهور باشد چه به لسان اقرء السورة فی صلاتک باشد این لسانها شامل فرض نسیان و شامل فرض عجز می شود، و این لسان اقتضاء می کند جزءیت و یا شرطیت مطلقه را، و لذا کشف می کنیم که کسی که مکلف به این جزء یا شرط نیست پس اصلا مکلف به کل مرکب هم نیست، البته این در صورتی است که دلیل جزءیت و شرطیت اطلاق لفظی داشته باشد، اما اگر دلیل لبی بود مثل دلیل استقرار در نماز که دلیلش اجماع است دیگر ما اطلاقی در دلیل جزءیت و شرطیت نداریم.

یقع الکلام فی الدلیل الاجتهادی الرابع و هو التمسک بحدیث رفع النسیان.